

بوکان له ئەمڕۆ و له میژوودا (۳)

نووسینی: تاهیر علییار

سواره ئیلخانی زاده (۱۲-۳)

نووسەر: عوسمان ئیلخانی زاده
" دلۆپنك له شهونم له كونه میژولهدا توفانه"

[[رهنگه هیندیک که س بپرسن به شیک له و به ر هه مانه بو دراو و له تو په تن ، بو ناگداری ، کاک سواره له ده روونی خوی دوو وینه ی دژ به یه کی هه بوو. وینه به کی شوخ و بی سنور قسه خوش بوو، به لام لایه کی گرژ و تووره شی بوو، که جارو بار هه لده چوو، نه گه ر بیانکو تابه نه و شته بچووکه تووره بی ناوی ، خاو ده بووو و دهیکوت: قطره بی شبنم در لانه ی مور طوفان است کاک جه فه ر ئیلخانی زاده ده یکوت رۆژیک هاته وه مألئ، نازانم کن تووره ی کرد بوو، هه ر چی نووسراوه ی له بهر ده ستی بوو دراندی، تا فریا کهوتم به شیکم نه جات دا خوینه ری نازیز بزانی که نه و نووسراوانه له و رۆژه دا دراوون. عوسمان ئیلخانی زاده]]

عشق را بستاییم

چه ریش مسخره بی داری آقای سولژنیتسین
این را که از مگرن شکایت داشت به من گفت
هر روز صبح زود بیدار می شوم و به جنایتهای خفته می نگرم
تهران چون دایناسوری سر بر دامن البرز نهاده است
و پاهایش بر ریگ زار دشت ری بخواب رفته
تهران بوی نفت میدهد، بویی که مشام مارا می آزارد
و در آنسوی اقیانوس ، بیشتر از بوی عطر زلف شهرزاد قصه گو دلنشین است
من در درون خویش نقبی بسوی خورشید میزنم
آیا تیشه ها دیوار سنگی شب را خواهند برید؟
اکنون برادر خونی خود را بنگرید
با هزاران زخم از پیکار شب بر میگردد
و کمانی از رنگین کمان بر دوش میکشد
خورشید و ماه بشریت را ارزانی باد
عشق را بستاییم که میراث آدم است

